

تزهایی در باب دگرذیسی دموکراسی و اپوزیسیون فراپارلمانی



«وظیفه‌ی هر انسان دموکرات است که علیه قانون وضعیت اضطراری مبارزه کند.»

(تظاهرات علیه تصویب قانون وضعیت اضطراری - بُن، ۱۱ مه ۱۹۶۸)

یوهانس آگنولی

برگردان: امین حصوری

منبع:

Viewpoint Magazine

در حوزه‌ی متون ترجمه‌ای قاعده‌تاً هر متنی باید بتواند ضرورت‌های وجودی خویش را برای جامعه‌ی مخاطبان جدیدش توضیح دهد. از آنجا که متن پیش‌رو خواه به‌لحاظ خاستگاه و خواه دلالت‌های مضمونی‌اش پیوند نزدیکی با تحولات تاریخی جامعه‌ی آلمان (از دهه‌ی شصت میلادی بدین‌سو) دارد، اشاره‌ای گذرا به مناسبت آن برای وضعیت معاصر جامعه‌ی ایران ضروری به‌نظر می‌رسد. دیرگاهی است که در مباحث سیاسی و تحلیلی مربوط به پویای‌های متاخر جامعه‌ی ایران ضرورت پرداختن به مسأله‌ی دولت (درمعنای state) بیش از همیشه برجسته شده است: اگر یکی از خصلت‌های سرشت‌نمای دولت به‌موجب انحصار قدرت قهریه، توان برپایی و تحمیل «وضعیت اضطراری» باشد، بی‌گمان آنچه مشخصاً سرشت‌نمای وضعیت امروزی و متاخر ماست، زیستن دایمی تحت شرایطی بیش‌وکم از جنس وضعیت اضطراری است. به‌طور کلی، فرآیند تشکیل دولت-ملت در ایران فرآیندی ناتمام یا دست‌کم فرآیندی توأم با انبوه پیامدهای بحران‌زا بوده است، که امتدادهای شوم آن هنوز هم زنده و ملموس‌اند. افزون‌براین، روند توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری در ایران از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تا به امروز فرآیندی بسیار دولت‌محور بوده است؛ واقعیتی که شناخت ماهیت و سمت‌وسوی پویای سرمایه‌داری در ایران و مختصات امروزی آن را وابسته به شناخت جایگاه و کارکردهای دولت می‌سازد. نزدیک‌تر که بیایم، دست‌کم از سال ۱۳۹۲ که رویداد انتخابات بار دیگر در لایه‌هایی از جامعه امیدهایی نسبت به امکان ایجاد تغییراتی از بالا برانگیخت و در پی آن دوپاره‌گی مشهودی در فضای عمومی و به‌ویژه در بین طیف‌های فعالین سیاسی و مدنی (در معنای ممکن آن در ایران) شکل گرفت، «مسأله‌ی دولت» بیش از همیشه موضوعیت خود را بر ما تحمیل کرده است (هرچند می‌توان تاریخچه‌ی این ضرورت - از چنین منظری - را به انتخابات ۱۳۷۶ و عروج سیاسی جناح «اصلاح‌طلب» حاکمیت به عقب برد)؛ چرا که این انتخابات هم محملی برای بازآرایی مشهود در ساختار قدرت سیاسی حاکم بود، و هم بر بستر امیدواری‌ها و دوپاره‌گی‌های اجتماعی ناشی از آن (و نیز به‌میانجی گسترش گفتمان امنیت‌محور متکی بر بحران خاورمیانه)، حاکمیت قادر شد از طریق برپایی یا بازنمایی یک پروژه‌ی «آشتی ملی»، آنتاگونیسم «مردم و حاکمیت» را به کمترین سطح تاریخی آن برساند!

به‌طور کلی، ستیزهای دایمی در ساخت قدرت سیاسی حاکم بر ایران که شدت و دامنه و -به‌ناچار- تجلیات بیرونی آن‌ها در دهه‌ی اخیر به‌طور چشم‌گیری افزایش یافته‌اند، سازوکار وحدت در رویه‌های کلان حاکمیت و چگونگی دوام کلیت آن را به معمایی نظری و تحلیلی بدل ساخته‌اند. بخشی از دلایل شکاف‌های حاد ایجادشده در طیف فعالین سیاسی و کنش‌گران مدنی تحول‌خواه بی‌گمان در تفاسیر مختلف آنان از همین پرسش و پاسخ‌های متفاوت آن‌ها بدان جای دارد. از سوی دیگر، تداوم سازوکارهای سرکوب سیاسی و مدنی به‌موازات رشد و تشدید شکاف‌های اجتماعی، چگونگی تحول آنتاگونیسم «مردم و حاکمیت» را به مسأله‌ای بسیار مهم و درخور بررسی بدل کرده است. در همین‌راستا و در پیوند با وضعیت بی‌واسطه‌ی اعتراضات خیابانی گسترده‌ی اخیر (دی‌ماه ۹۶)، روشن است که انباشت بحران‌های حاد اجتماعی (در معنای وسیع کلام) و نارضایتی‌های پیامد آن‌ها حاکمیت و جامعه را توأمان در معرض شکنندگی‌هایی جدی و امکانات تاریخی نوینی قرار داده است. بنابراین، دست‌کم به‌موجب این شکنندگی‌ها و بالقوه‌گی‌ها، فهم سمت‌وسوی تحولات آتی جامعه بیش از همیشه وابسته به فهم ماهیت و کارکردهای دولت و نیز

1. در سایه‌ی بازنمایی‌های این وضعیت «آشتی ملی»، دولت جدید توانست با سهولت هرچه‌بیش‌تری طرح‌های اقتصادی ته‌اجمی‌اش را بر اکثریت فرودست جامعه تحمیل کند، صدای اعتراضات را خاموش سازد، مطالبات مردم ستمدیده و فرودست را تحریف کند، و درعین‌حال تناقض‌های سیاسی‌اش (دست‌کم در پیوند با داعیه‌ها و وعده‌هایش) را پنهان دارد.

سرشت رابطه‌ی سیال شهروندان و دولت است، که نحوه‌ی پوییش آنتاگونیسم ستمدیدگان و حاکمان نیز ذیل آن قرار می‌گیرد. از این منظر، «مساله‌ی دولت» می‌باید به‌سان یکی از موضوعات محوری در فرآیند جستجوگری نظری برای فهم موقعیت کنونی ما جای گیرد. این امر می‌تواند کمکی باشد به ایفای هرچه بهتر وظیفه‌ی «احیای سیاسی آنتاگونیسم اجتماعی»، وظیفه‌ای که آگنولی هم به‌روشنی آن را اولویتی پیش روی اپوزیسیون فراپارلمانی می‌داند. اما برای بازاندیشی هدفمند در «مساله‌ی دولت» در ایران متاخر، فارغ از بی‌بضاعتی رویکردها و چشم‌اندازهای متعارف لیبرالی، به‌نظر می‌رسد که حتی نظریه‌های کلاسیک مارکسیستی (درخصوص دولت) نیز مصالح نظری چندانی برای تدارک فهمی انضمامی از این مساله فراهم نساخته‌اند، یا دست‌کم تلاش‌های منسجمی برای کاربست خلاقانه‌ی این میراث نظری در این جهت انجام نشده است. با این اوصاف، در کنار ضرورت پژوهش‌های انضمامی بر اساس منابع نظری موجود، ضرورت ترجمه‌ی متون نظری در موضوع دولت، همچنان به‌قوه‌ی خود باقی است.

ترجمه‌ی پیش‌رو پیش‌درآمد کوتاهی است در طرح آرای یوهانس آگنولی، اندیشمند مبارزی که دیدگاه‌های نوآورانه‌اش در نقد پارلمانتاریسم و سرشت دولت بورژوازی در «سرمایه‌داری سازمان‌یافته»¹ ی اروپای غربی، توامان هم تکانه‌ی نظری مهمی برای جنبش دانشجویی و چپ فراپارلمانی آلمان غربی در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ بود، و هم به‌واسطه‌ی بحث‌هایی که برانگیخت بخشا برای تحول بعدی نظریه‌ی دولت الهام‌بخش بود؛ تحولی که به‌ویژه در نحله‌ی «استنتاج دولت» (Stsstsableitung) در آلمان غربی اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تجلی یافت (معرفی حیات فکری و سیاسی آگنولی و سهم وی در نظریه‌ی دولت را به وقت دیگری وامی‌گذارم). متن حاضر که چکیده و مکملی بر کتاب «دگردیسی دموکراسی»² است، کارکردهای قدرت سیاسی نهادین در لیبرال‌دموکراسی معاصر و مشخصاً نظام پارلمانتاریستی نیمه‌ی دوم قرن بیستم (در اروپای غربی) را به‌طور فشرده و در قالب چند تز به نقد می‌کشد. اما از آنجا که ماهیت دولت در سده‌های اخیر تنها در پیوند با اقتصادسیاسی سرمایه‌داری قابل تحلیل است، کتاب فوق صرفاً پیش‌درآمدی برای طرح کلی مساله‌ی دولت محسوب می‌شود³ در عوض، تقارن تاریخی انتشار کتاب فوق با بازگشایی مجدد بحث دولت نزد مارکسیست‌ها، اهمیتی تاریخی بدان می‌دهد. امید دارم ترجمه‌ی متونی در این حوزه، در کنار بازخوانی متون فارسی موجود، دست‌کم برای طرح پاره‌ای پرسش‌های بنیادی درباره‌ی جایگاه انضمامی دولت (و قدرت سیاسی) در جامعه‌ی معاصر ایران مفید واقع شود.

آگنولی نوشتار حاضر را با این جملات به پایان می‌برد:

«فشار از خیابان ابزار موجه و مشروع اپوزیسیون فراپارلمانی‌ست؛ اپوزیسیونی که مکتوبات و نامه‌نگاری‌های جمعی آن، شیوه‌ای که قواعد نظم اجتماعی مسلط را دنبال می‌کند، همواره از سطل‌های زباله‌ی پارلمان و دولت سر در می‌آورند.»

فارغ از آنچه بالاتر درباره‌ی اهمیت کنونی بازخوانی «مساله‌ی دولت» در ایران گفته شد، تصور می‌کنم گفتاورد فوق و دلالت آشکار آن برای موقعیت جامعه‌ی امروز ما، به‌تنهایی انتشار جدا-افتاده‌ی این ترجمه در موقعیت زمانی حاضر را توجیه می‌کند.⁴

2. Johannes Agnoli, Peter Brückner (1967): *Die Transformation der Demokratie*. Voltaire Verlag, Berlin.

3. آگنولی در پاره‌ای از آثار بعدی خود مشخصاً به بررسی رابطه‌ی دولت و سرمایه می‌پردازد، نظیر: کتاب‌های «تأملاتی درباره‌ی دولت بورژوازی» (۱۹۷۵)، و «دولت سرمایه» (۱۹۹۵).

4. این ترجمه از میانه‌ی تابستان گذشته در انتظار اتمام ترجمه‌ی پاره‌ای دیگر از متون خویش‌اوند، در کنجی از حافظه‌ی کامپوترم خمیازه می‌کشید.

تزهایی در باب دگردیسی دموکراسی و اپوزیسیون فراپارلمانی^۵

یوهانس آگنولی^۶

برگردان: امین حصوری

این تزهها مکملی بر کتاب «دگردیسی دموکراسی» هستند و نیز تصحیحی بر برخی نقل قول‌های نادرستی که در کنفرانس برجسته‌ی نمایندگان «اتحادیه‌های دانشجویان سوسیالیست آلمان^۷» (اس. دی. اس.) بیان شده‌اند. من به‌طور کلی بر این باورم که به‌جای تفسیر متون، انقلابیون می‌باید مناسبات [Verhältnisse] را تغییر دهند.

* * *

ترکیب «دموکراسی پارلمانی»، اصطلاحی متداول برای دولت بورژوازی مدرن، یک پارادوکس را بازنمایی می‌کند، آن‌چنان‌که توسط قدرت واقعی دولت و مناسبات حقیقی سلطه در جامعه قابل سنجش است. چندی پیش ویلیام بُرم این پرسش را رو به هیات مؤسس «انجمن جمهوری خواهان»^۸ مطرح کرد که آیا این انجمن همچنان بر پایه‌ی باور به «دموکراسی پارلمانی کلاسیک» استوار است. اعضای هیات مؤسس صرفاً توانستند پاسخی مبهم و نامشخص به این پرسش بدهند، هرچند به‌لحاظ سیاسی پاسخی هوشمندانه بود: «البته به آن باور داریم، اما نه دیگر به احزاب پارلمانی»؛ چراکه دموکراسی پارلمانی کلاسیک از مدت‌های مدیدی پیش از آن ناپدید شده بود.

5. Johannes Agnoli, *Theses on the Transformation of Democracy and on the Extra-Parliamentary Opposition*. English Translation by Michael Shane Boyle and Daniel Spaulding, Viewpoint Magazin, October 2014.

6. یوهانس آگنولی (۲۰۰۳ - ۱۹۲۵) نظریه‌پرداز میلیتانت آلمانی ایتالیایی تبار بود که اثر برجسته‌اش (تألیف مشترک با پیتر بروکنر) به‌نام «دگردیسی دموکراسی» نقش مهمی در جنبش چپ نوی آلمان غربی داشت.

* Johannes Agnoli, Peter Brückner (1967): *Die Transformation der Demokratie*. Voltaire Verlag, Berlin.

[توضیح مترجم: پانویس‌های درون قلاب {} و پانویس‌هایی که با شماره‌های درون قلاب آغاز می‌شوند، افزوده‌های مترجمان انگلیسی هستند. افزوده‌های مترجم فارسی، خواه در متن و خواه در پانویس‌ها، در درون کروشه [] گنجانده شده‌اند. /م.ف.]

7. SDS (Sozialistischer Deutscher Studentenbund)

8. {1} انجمن جمهوری خواهان (Republican Club) - انجمنی که در سال ۱۹۶۷ توسط آگنولی و چهره‌هایی نظیر هانس مگنوس انتسنزبرگر (Hans-Magnus Enzensberger) و ویلیام بُرم (William Borm) - در برلین غربی پایه‌گذاری شد و فضایی کلیدی برای مباحثات درونی جنبش دانشجویی آلمان غربی و گستره‌ی وسیع‌تر چپ فراپارلمانی در دهه‌ی ۱۹۶۰ بود.

موضوع فقط این نیست که کارکرد اجتماعی و ساختار نهادین دموکراسی پارلمانی کلاسیک با دوره‌ای سپری شده در تاریخ انطباق داشتند. دولت لیبرال شکل سازمانی عمومی و قانونی (legal) حکمرانی در جامعه‌ای بود که همانا به‌شیوه‌ای سرمایه‌دارانه ایجاد شده بود (در نتیجه برخی از نهادهای آن [همچنان] باقی و برقرارند)؛ با این حال، [دولت لیبرال] بر قدرت ماشین بخار تکیه داشت. جامعه‌ی [کنونی] ما که با قدرت اتمی ایجاد می‌شود و ایجاد خواهد شد، سختی با چنین دولتی ندارد. افزون بر این، کیفیت پارلمانی کلاسیک مربوط به دولت بورژوازی سابق (یعنی برتری و تسلط پارلمان به‌واسطه‌ی اقتدار تصمیم‌سازی سیاسی و نیز اقتدار قانون‌گذارانه‌ی آن) مغلوب خود قانون اساسی شده است. قانون اساسی⁹ قوه‌ی اجرایی را برتر از قوه‌ی مقننه قرار می‌دهد، خواه در مساله‌ی اقتدار سیاست‌گذاری و خواه به‌واسطه‌ی مهار و کنترل پارلمان توسط دولت.

با این همه، جامعه‌ی ما همچنان با شکل‌های قراردادی و نهادهای قراردادی نظام پارلمانی دولت کار چندانی نمی‌تواند از پیش ببرد. ویلفردو پاره‌تو¹⁰ در سال ۱۹۲۲ به موسولینی به‌منظور استحکام و ثبات قدرت [اش] چنین توصیه کرد که اجازه دهد پارلمان در شکلی تغییر یافته به حیات خویش ادامه دهد؛ [چون] توده‌هایی که به احساسات دموکراتیک گرایش دارند، به بهترین نحو می‌توانند از طریق ارگانی که به آن‌ها توهم مشارکت در قدرت دولتی می‌دهد خنثی گردند. دولت جدید نه به‌واسطه‌ی لغو کامل پارلمان، بلکه از طریق انتقال اقتدارهای تصمیم‌سازی از پارلمان به حلقه‌ی درونی بسته‌ی «نخبگان» قوت می‌یابد. بنا به نظر پاره‌تو، در این سازوکار همچنین معنای تاریخی و قرارداد طبقاتی بورژوازی ناظر بر دگرذیسی فاشیستی دولت جای گرفته است.

۱

پس از شکست فاشیسم، بازگرداندن نظام دولتی پارلمانی در کشورهای اروپای غربی با همان معضلی مواجه شد که فاشیسم تاریخی نتوانسته بود به‌طور موفقیت‌آمیزی آن را حل کند: چگونه می‌باید توده‌های تابع و وابسته را، که در عین حال به جنبش درآمده‌اند، در وضعیتی از وابستگی حفظ و مهار کرد، طوری که از رهایی آنان، که در هیات انقلابی در مناسبات تولیدی آغاز خواهد شد، جلوگیری کرد؟ دشواری این مساله در خصلت دوپهلویی نهفته است که پارلمان تحت شرایطی معین می‌تواند اتخاذ می‌کند (و این دشواری همچنان تداوم خواهد داشت). در یک جامعه‌ی بورژوازی که به‌طور فزاینده‌ای پویاست و عمدتاً به‌واسطه‌ی آنتاگونیسم تولید (در برابر چندگانگی منافع توزیعی) سرشت‌نمایی می‌شود، ارگان نمایندگی¹¹ می‌تواند خود را همچون ابزاری عرضه کند که این آنتاگونیسم را

9. {2} قانون اساسی (*Grundgesetz or Basic Law*) اساس‌نامه‌ی قانونی برپایی جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) است که از ۲۳ مه ۱۹۴۹ به‌اجرا نهاده شد. به‌موجب این مجموعه قوانین، آلمان غربی به‌عنوان کشوری خودمختار (*sovereign nation*) و مستقل از نیروهای اشغال‌کننده‌ی متفقین و نیز [مستقل] از جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) شکل گرفت [تاسیس گردید].

10. {3} ویلفردو پاره‌تو (*Vilfredo Pareto*) (۱۸۴۸ – ۱۹۲۳) اقتصاددان ایتالیایی که نظریه‌هایش بر سیاست‌های فاشیستی تأثیر گذاشت.

در گستره‌ی درونی دولت تجلی می‌بخشد، و بدین ترتیب مبارزه‌ی طبقاتی (اجتماعی) را به ستیز سیاسی حکمرانی ارتقا می‌بخشد.

از این منظر، نظام دولتی پارلمانی صرفاً تاجایی می‌تواند حکمرانی بورژوازی را تضمین و [از این طریق] سرمایه‌داری را حفاظت کند که قادر گردد خصلت دوپهلوی [ambivalence] خود را پس بزند. این نظام می‌باید همچون سازوکاری عمل کند که ستیزهای آنتاگونیستی را تاجای ممکن بی‌اهمیت و نامربوط سازد و ستیزهای منافع را رصد کند و به مسالمت برساند [مهار کند]. در این معنا، چشم‌اندازی که توسط انگلس پرورش یافته است، خود را وارونه می‌سازد؛ «جمهوری بورژوازی»، که بنا به نظر انگلس بهترین شکل برای شکوفایی و گسترش باز و - در شرایط معین - حتی [رشد] صلح‌آمیز مبارزه‌ی طبقاتی و ستیزهای حکمرانی بود، می‌کوشد بورژوازی را حفظ کند و خود را در بهترین شکل مناسب برای ادغام طبقات فرودست در نظام سرمایه‌دارانه‌ی تولید و نظام بورژوازی حکمرانی تحول بخشد. «مردم» به ابزارهای صرف معامله و چانه‌زنی در رقابت‌های درونی گروه‌های سیاسی فرادست تنزل داده می‌شوند. نحوه‌ای که این دگردیسی در آلمان فدرال {آلمان غربی} انجام گرفت، برای دیگر کشورهای تحت هدایت دولت «پارلمانی»، که تحت [نظام] دولت «پارلمانی» اداره می‌شوند، نمونه و سرمشق¹² [هشداردهنده‌ای] است.

۲

مهم‌ترین جنبه‌های این تلاش برای تثبیت و ایمن‌سازی سرمایه‌داری به لحاظ سیاسی را می‌توان به قرار زیر برشمرد: حل [و ادغام حذفی] طبقه‌ی وابستگان و تابعان¹³ در یک نظام پلورالیستی مقوله‌های شغلی. این روند پیش از این، در شکل فاشیستی‌اش قابلیت خود برای مقابله با قطبیت عینی جامعه از طریق سویه‌ی سوژکتیو، سازمانی، و دستکاری‌کننده‌ی آگاهی را نشان داده است. در اینجا، ابزارهای موثرتر در اختیار سرمایه‌داری سازمان‌یافته¹⁴ (در مقایسه با سرمایه‌داری رقابتی اولیه) قرار دارند. و [سرمایه‌داری متاخر] از خطاها و اشتباهات پلورالیسم فاشیستی سرانجام آموخته است که خود را دموکراتیک بنامد.

بدین ترتیب، بازتولید جامعه از طریق دولت به مفصل‌بندی کثرتی از احزاب تبدیل می‌شود. این به معنای آن است که در حالی که چندین حزب (اگرچه از منظر گرایش‌های حاکم، وجود تنها دو حزب بهترین حالت ممکن است) برای تقسیم قدرت رقابت می‌کنند، احزاب منفرد تا حد زیادی به یکدیگر شباهت می‌یابند. آن‌ها در بازنمایی و نمایندگی گروه‌های مشخص یا منافع هم‌بسته با طبقات بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و به بخشی از یک تعادل عمومی¹⁵ بدل می‌شوند. آن‌ها به‌طور سطحی همه‌ی گروه‌های واقعی و همه‌ی مواضع ایده‌آل را درون یک رابطه‌ی مبادله‌ای منفرد مغشوش می‌پیچند و مانع از ورود گروه‌های دارای ایده‌ها یا علایق انقلابی به ساختارهای دگرگون‌ساز می‌گردند.

12. exemplary

13. the class of dependents

14. organized capitalism

15. general equilibrium

چنین احزابی خود را از پایه‌های اجتماعی خود جدا می‌سازند و به بخشی از سامانه‌های سیاسی دولتی¹⁶ بدل می‌شوند. آن‌ها به دیوان‌سالارانی (officials) بدل می‌شوند که به حفظ و برقراری [وضعیت] تعادل دولت تعهد دارند. احزاب، پس از تبدیل شدن به بخشی از دولت، کیفیت اجتماعی بدیعی را رشد و بروز می‌دهند که با منافع مادی خود آن‌ها پیوند دارد: آن‌ها علاقمند به حفظ و نگهداری مناسباتی هستند که برای آن‌ها امکان کسب و حفظ قدرت به‌مثابه‌ی بخشی از دولت و دم‌ودستگاه [establishment] آن را فراهم می‌آورند. بدین طریق، آن‌ها (فارغ از اینکه احزاب توده‌ای باشند یا نه) خودشان را به منافع گروه‌های اجتماعی‌ای وصل می‌کنند که به‌طور مشابهی به محافظت از ساختارهای موجود متعهدند. از این نظر، این پرسش قدیمی که آیا گروه‌های سیاسی حاکم آلت‌دست طبقات حاکم هستند یا صرفاً یک طبقه‌ی اجتماعی مستقل (یا طبقه‌ی سیاسی مستقل) را نمایندگی می‌کنند، بی‌مورد است. این احزاب خودشان بخشی از طبقه‌ی سیاسی حاکم‌اند. به‌طور مشخص‌تر، آن‌ها کارکردی از دولت هستند. بدین طریق، آنتاگونیسم اجتماعی در نظام حزبی بازتاب نمی‌یابد. تمام آن چیزی که در سازوبرگ حکمرانی دولتی رخ می‌دهد عبارت‌ست از بازتولید یک قطب جامعه که در غیر این صورت به‌طور آنتاگونیستی مورد چالش قرار می‌گرفت. این به‌معنای آن است که جدایی احزاب از پایه‌های اجتماعی به‌شیوه‌ی یکسانی همه‌ی طبقات و گروه‌ها را شامل نمی‌شود. تنها گروه‌هایی که به‌طور بالقوه خواهان دگرگونی مناسبات هستند (یعنی توده‌های وابسته dependent masses) از بازنمایی در سطح دولت دور رانده می‌شوند: آن‌ها هیچ صدایی در تصمیمات سیاسی بنیادی ندارند، اگرچه ممکن است در مسایل حاشیه‌ای مربوط به ملاحظات عملی سیاسی [political pragmatics] با این یا آن حزب معین بهتر تغذیه شوند.

این احزاب یکسان، که از توده‌های گسترده بیگانه شده‌اند، خود را به‌طور لیدئولوژیکی به‌منزله‌ی احزاب خلقی یا احزاب مردمی¹⁷ (Volksparteien) قلمداد می‌کنند¹⁸. تلاش‌های انجام‌شده از جانب رهبری خود این احزاب خلقی آن‌ها را بدین‌سمت سوق می‌دهد که مکانیسم بدیعی از حکمرانی را رشد و پرورش دهند، که به‌موجب آن کانون‌های شی‌واره‌شده و اقتدارگرایانه‌ی قدرت به سیکلی از رقابت با یکدیگر وارد می‌شوند. تنها این رابطه‌ی رقابتی به‌طور الیگارشیک سازمان یافته است و همان قدر ربط ناچیزی با اصل رقابت آزاد دارد که تقسیم سازمان‌یافته‌ی بازار¹⁹ در سرمایه‌داری الیگارشیک مدرن با رقابت آزاد در اقتصاد. چرخه‌ی رقابت آزاد گروه‌های حاکم²⁰ که علیه هم می‌جنگند و یکدیگر را حذف می‌کنند، با یک چرخه‌ی ادغام‌کننده‌ی همگون‌سازی (assimilative) تکمیل خواهد شد، که در نهایت به خود-براندازی یا خود-انحلالی (self-liquidation) منجر می‌گردد:

16. political state associations

17. people's parties

18. {4} در آلمان اصطلاح «حزب خلق» (Volkspartei) توصیف‌کننده‌ی نوعی از حزب سیاسی‌ست، که [معیار] عضویت در آن فراسوی خطوط اجتماعی یا طبقاتی یا مذهبی می‌رود. در زمان انتشار مقاله‌ی آگنولی (۱۹۶۷)، دگردیسی حزب سوسیال‌دموکرات (SPD) از یک حزب کارگری به یک حزب خلق (به‌موجب برنامه‌ی گودزبورگ* در سال ۱۹۵۹)، همچنان برای چپ آلمان غربی پدیده‌ی تازه‌ای محسوب می‌شد.

19. organized market sharing

20open-rivalry cycle of ruling groups

این خود-انحلالی با نظر به ادغام و همگون شدن مداوم احزاب (ظاهراً) رقیب و مشارکت‌های متقابل آنان در خشونت دولتی، خواه در قالب همکاری جناح‌های اکثریت و اقلیت و سازوکاری که به واسطه‌ی آن قدرت را [میان خود] جابجا می‌کنند، و خواه در شکل ائتلاف بزرگ به فهم در می‌آید. بدین طریق احزاب در میان خودشان برای کسب قدرت حکمرانی هم‌ستیزی می‌کنند، اما با وجود این، یک وحدت مبتنی بر هم‌زیستی (symbiotic unity) را شکل می‌دهند، وحدتی که در سپهر آن منازعه‌ای مجرد بر سر رهبری می‌تواند [به‌طور بی‌پایان] پی گرفته شود. آن‌ها در واقع نسخه‌ای پلورالیستی از یک حزب متحد و یک‌دست²¹ (Einheitspartei) را ایجاد و عرضه می‌کنند.

۳

این دگردیسی در نظام حزبی با تغییرات ساختاری و کارکردی‌ای پیوند دارد که خود پارلمان طی دهه‌های اخیر از سر گذرانده است. از میان این تغییرات یکی از آن‌ها را نباید به‌هیچ رو از نظر دور داشت، تا مبادا این خطر پیش بیاید که «آفت کارکرد» پارلمان به نسبت شکل‌های اولیه‌ی پارلمانتاریسم به درک گمراه‌کننده‌ی زیر بیانجامد: پارلمان به‌عنوان یک عامل قدرت اجتماعی همواره به‌طور تاریخی برای جامعه‌ی بورژوازی افسانه‌ی آزادی همگانی از طریق اعمال نمایندگی عمومی را تجسم بخشیده است:

«از میان همه‌ی عناصر خاص ... موجود در ایده‌ی آزادی و بنابراین دموکراسی، مهم‌ترین آن‌ها پارلمانتاریسم است. ... ممکن است چنین به‌نظر برسد که گویا ایده‌ی آزادی دموکراتیک بیان و تجلی بی‌وقفه‌ی خود را در پارلمانتاریسم می‌یابد. این عزم و آهنگ به افسانه‌ی نمایندگی²² خدمت می‌کند» (Kelsen).²³

درواقع، اصل نمایندگی پارلمانی (قیمومیت آزادانه²⁴ - آزاد از خواست رأی دهندگان، اما نه از اوامر و فرامین رهبری حزب -، غیرقابل استیضاح بودن در دوره‌ی قانونی نمایندگی، و غیره) همچون لبزار موثری برای بیرون‌نگه‌داشتن توده‌ها از مراکز دولتی قدرت عمل کرده است و از طریق دولت و وساطت قانونی، به بیرون‌نگه‌داشتن توده‌ها از مراکز تصمیم‌گیری جامعه انجامیده است. مسلماً هیچ نماینده‌ی منفردی، به شرط آنکه متعلق به حلقه‌ی درونی رهبری نباشد، از اصل نمایندگی هیچ قدرتی از آن خود کسب نمی‌کند. یکی دیگر از متعلقات پندار پارلمانی، ایدئولوژی‌سازی لایبهولتزی²⁵ است، که به‌موجب آن نماینده سرور مردم است، نه خدمت‌گزار مردم.

21. {5} حزب حاکم در جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) به‌عنوان حزب متحد سوسیالیستی (Sozialistische Einheitspartei) شناخته می‌شد. این حزب به سال ۱۹۴۶ در بخشی از کشور آلمان که تحت اشغال شوروی قرار داشت از ادغام دو حزب سوسیال‌دموکرات (SPD) و حزب کمونیست آلمان (KPD) ایجاد شد.

22. fiction of representation

23. {6} در متن مقاله‌ی اصلی آگتولی به مرجع این گفتاوردها از هانس کِلزن (Hans Kelsen) اشاره نشده است. این گفتاوردها برگرفته از منبع زیر است:

Hans Kelsen, *Vom Wesen und Wert der Demokratie* (Tübingen: Mohr, 1929), 25; 30.

24. free mandate

25. {7} Leibholz-ian ideologization. در اینجا آگتولی به گرهارد لایبهولتز (Gerhard Leibholz) اشاره می‌کند، که یکی از دانش‌وران پرنفوذ آلمانی در حوزه‌ی حقوق و قضا بود و بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۱ عضو برجسته‌ی دادگاه قانون اساسی آلمان غربی

درعین حال، اگر (و اینجا در توافق با نظر پاره‌تو است) مردم، بخشا به دلیل انحصار سیاسی احزاب پارلمانی، از یک‌سو به سیاست پارلمانی و همکاری میان دولت و پارلمان، و از سوی دیگر به مواجهه‌ی بین دولت و اپوزیسیونی نوظهور گرایش بیابند، یک عنصر واقعی سلطه از دل این پندار (پارلمانی) پدیدار می‌گردد. پارلمان آلمان غربی (*Bundestag*) نه سرور مردم است و نه قانون‌گذاری که مردم را نمایندگی می‌کند.

درعوض، پارلمان به‌مثابه‌ی ابزاری قانونا اجتناب‌ناپذیر در جهت عمومی‌سازی تصمیمات اتخاذشده از خلال همکاری میان دستگاه دولتی و گروه‌های فشار اجتماعی (*Machtgruppen*) فعالیت می‌نماید. در نتیجه، پارلمان به‌سان کمربند انتقال و انتشار تصمیمات گروه‌های الیگارشیک عمل می‌کند. این گروه‌ها (گروه‌های فرادست سپهر تولید - انحصار چندقطبی²⁶ - و نیز گروه‌های برآمده از سپهرهای فرهنگی نظیر کلیساها) تماماً و مشخصاً در پارلمان نمایندگی می‌شوند، به شرط آنکه پارلمان در چارچوب بازنمایی سلطه عمل کند و چنین کارکردی داشته باشد. تنها در چنین حالتی است که پارلمان برای جامعه‌ی بورژوازی - سرمایه‌دارانه ارزشمند و قابل‌پذیرش است. [اما] هنگامی که پارلمان امکان تاخت‌وتاز یک قدرت مخالف رهایی‌بخش را فراهم آورد، یعنی هنگامی که دگردیسی پارلمان قرین موفقیت نباشد، طبقه‌ی حاکم به ابزارهای سفت‌وسخت‌تری برای پیکریابی و بازنمایی خویش متوسل می‌گردد (برای مثال، نگاه کنید به وضعیت یونان²⁷).

۴

این امر به‌معنای آن است که در مورد پارلمانتاریسم چشم‌انداز یک تحول «درون‌ماندگار نظام»، به دلیل گرایش آن به درون‌تابی²⁸ (که به‌طور نظامند توسط کارکرد سلطه‌ی پارلمانتاریسم تعیین می‌گردد)، نابسند و ناکام می‌ماند. پویای جوامع هنوز-ادغام‌نشده نشان می‌دهد که چگونه این گرایش به درون‌تابی در بلندمدت موثرتر از قابلیت به‌کارگیری پارلمان برای کارکرد **نماینده‌گی**²⁹ است. احزاب به‌طور بنیادی مخالف، که به‌جای مشارکت در مبارزه‌ی فراپارلمانی (به‌مثابه‌ی ابزار اساسی مخالفت با سلطه)، وارد بازی پارلمانتاریستی می‌شوند، در معرض این خطر قرار دارند که کیفیت رهایی‌بخش خود را از دست بدهند و به سامانه‌های بوروکراتیک [فرآیند] ادغام و یکپارچه‌سازی بدل گردند. به‌بیان دیگر، سقوط و تباهی سیاسی و نیز اخلاقی (چراکه نه؟) سوسیال‌دموکراسی (همچون خیانتی تاریخی به رهایی بشر)، علامت هشدار است برای احزاب سوسیالیست و کمونیست در کشورهای سرمایه‌داری. هر فرم پارلمانتاریستی که درون دولت‌ها در جهت درون‌تابی محقق می‌شود، نه‌تنها در جهت بسط امکان مشارکت توده‌ها در تصمیم‌سازی عمل نمی‌کند، بلکه بیش از آن از طریق شدت‌بخشیدن به کارکرد سلطه‌ی پارلمان، به تعلیق و حذف چنین امکانی گرایش دارد. حتی جایی که مفصل‌بندی سیاسی‌ای از یک سپهر عمومی آزاد وجود دارد،

بود.

26. oligopoly

27. { 8 } آگنولی در اینجا به خونتای نظامی یونان ارجاع می‌دهد، که از آوریل ۱۹۴۷ برپا شد و تا ژوئیه‌ی ۱۹۷۴ تداوم یافت.

28. involution

29. representative function

نمی‌توان از پارلمان همچون ابزاری برای پیش‌برد عملی آن استفاده کرد. این امر نه فقط درباره‌ی سپهر عمومی آنتاگونیستی³⁰ صادق است، بلکه به‌درجاتی بیشتر حتی درباره‌ی سپهر عمومی انتقادی هم مصداق دارد. هر دوی این‌ها می‌باید بستر وساطت سیاسی خود را در سازمان‌های فراپارلمانی (و در روند وسیع‌تری از بازفعال‌سازی پارلمان³¹)، در سازمان‌ها و شکل‌های سازمانی ضدسرمایه‌دارانه جستجو کنند. با این حال، این مساله همچنان درخور بحث است که آیا دگردیسی دموکراسی می‌تواند هنوز به عقب بازگردد [واژگونه گردد]. امروزه بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون فراپارلمانی متمایل به چنین نگاهی هستند. اما در اینجا می‌باید دو نکته را در نظر گرفت:

(۱) تحلیل دقیقی از قانون اساسی می‌باید پیش از هر چیز روشن سازد که آیا در بطن قانون‌گذاری آن، دموکراتیزه‌سازی جمهوری فدرال [آلمان] مورد نظر بوده است، و تا چه میزانی؛

(۲) نه خواست قدرت و فسادپذیری سیاست‌مداران، و نه سیاست‌زدایی از توده‌ها هیچ‌یک **دلایل مسبب** این دگردیسی [در نظام پارلمانی] نیستند. بلکه این دگردیسی ضرورتی برای یک نظام سرمایه‌داری است که از طریق سازمان‌دادن به خویش در ابزارها و منابع دولت در جستجوی نجات خویش است. بازگشت به خلوص قانون اساسی، بازگشتی است به شرایط اولیه‌ی خود این دگردیسی. ممکن است چنین باشد که بازگشت و ارجاع به حقوق پایه‌ای یا دفاع از آنها پیش‌شرطی اساسی برای پیکار علیه سلطه و استثمار باشد؛ اما تازمانی که محاط در یک جامعه‌ی بورژوازی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه‌ی آن هستیم، حقوق پایه‌ای کمک‌چندانی به رهایی توده‌ها نمی‌کنند، چراکه دولت هم‌بسته با این جامعه و این شیوه‌ی تولید امکان کاربست رهایی‌بخش این حقوق را فراهم نمی‌سازد.

تحت شرایط سرمایه‌داری سازمان‌یافته، دولت می‌کوشد شرایط و زمینه‌های احیای آنتاگونیسم، که گام نخست به سمت تحقق دموکراسی محسوب می‌شود را مهار و ادغام کند؛ چراکه احیای آنتاگونیسم به‌معنای فعال‌سازی پیکار طبقاتی و واپاشی (disintegration) جامعه است.

۵

احیای سیاسی آنتاگونیسم وظیفه‌ی کنونی اپوزیسیون فراپارلمانی است. توضیح نکاتی چند در این باره ضروری است:

(۵.۱) اپوزیسیون فراپارلمانی به‌طور بنیادی (خواه به‌لحاظ سیاسی و خواه از نظر مفهومی) ضدپارلمانی [به‌طور فی‌نفسه بر ضد پارلمان] نیست. بلکه شیوه‌ی بهنجار مشارکت [سیاسی] گروه‌هایی است که از حیات سیاسی دموکراسی پارلمانی ناراضی‌اند، و این رویکرد در واقع معطوف به پشتیبانی از بسط و گسترشی در سیاست احزاب پارلمانی اپوزیسیون (احزاب مخالف حاضر در پارلمان) است. بنابراین، اپوزیسیون فراپارلمانی قدرت اجتماعی جبهه‌های پارلمانی را بازنمایی می‌کند، تاجایی که بتوان از وجود آن‌ها سخن گفت، و تاجایی که جبهه‌های پارلمانی به‌سهم خود جبهه‌های اجتماعی را به‌طور موثری بازتاب بدهند.

30. antagonistic public sphere

31. refunctioning of parliament

۵.۲) از آنجا که گروه‌های اجتماعی اپوزیسیون و [نظام] نمایندگی پارلمانی تماماً با یکدیگر همخوانی ندارند، در هر زمانی ممکن است ستیزها و منازعاتی میان اپوزیسیون پارلمانی و اپوزیسیون فراپارلمانی رخ دهد (بروز این ستیزها درست همان قدر تصادفی است، که ستیزهای ممکن میان گروه‌ها و جناح‌های حاکم با یک جناح معین دارای اکثریت پارلمانی، یا به بیان عملی‌تر با یک دولت معین). چنین ستیزی هنگامی که به مواجهات و تقابلهای میان سپهر عمومی و ارگان‌های دولتی منجر شود، می‌تواند در درون کل پارلمان گسترش بیابد. در چنین حالت نادری، سپهر عمومی، به‌مثابه‌ی اپوزیسیون کاملی در برابر ارگان‌های قانون‌گذاری³² (که احزاب نیر بدان متعلق‌اند)، فشاری را اعمال می‌کند که همانا می‌تواند همچون «قهر و اجبار پارلمانی»³³ عمل کند. برای مثال، در ماجرای اشپیگل³⁴ مجلس آلمان نبود که اشتراوس وزیر را وادار به استعفا کرد، بلکه تحرک سپهر عمومی بسیج‌شده بود که رأی به عدم‌صلاحیت وزیر و در پایان کناره‌گیری رسوای وی را محقق ساخت. مثال دیگری از «قهر و اجبار پارلمانی»³⁵ ماجرای هزینه‌ی تلفن³⁶ بود که روزنامه‌ی بیلد (Bild-Zeitung) به‌طور موثری مجلس آلمان را از تعطیلات پارلمانی فراخواند.

۵.۳) اما در روند برخی فرآیندهای سیاسی معین، گذاری در مبارزه‌ی فراپارلمانی می‌تواند رخ دهد. اینکه این اپوزیسیون که بدین‌طریق ضدپارلمانی شده است برچسب ضددموکراتیک دریافت می‌کند، بخشا ناشی از یکسان‌انگاری ناموجه دموکراسی با فرمالیسم پارلمان‌تاریستی است، و تاحدی هم ناشی از شیوه‌ای که به‌واسطه‌ی آن احزاب پارلمانی خود را به‌منزله‌ی تنها شالوده‌های دولت دموکراتیک قلمداد می‌کنند. در عوض، تاجایی که پارلمان‌ها به‌گونه‌ای ضددموکراتیک عمل می‌کنند، به‌رغم انتخابات دموکراتیک، مبارزه برای دموکراسی می‌باید به درون پراتیک ضدپارلمانی سوق داده شود. این امر ممکن است گاهی به‌سمت جنبه‌های خرد و جزئی (partial aspects) احزاب پارلمانی هدایت شود: یک پارلمان می‌باید به‌منزله‌ی یک کل مورد انتقاد قرار گیرد، یا در مورد انفعال‌اش مورد حمله قرار گیرد، هنگامی که برای مثال رئیس آن در انظار عمومی دروغ می‌گوید، بی‌آنکه در پارلمان پاسخگوی این عملکردش باشد. در اینجا، برحسب اتفاق روشن است که گذار به یک موضع ضدپارلمانی قویاً با ناکامی احزاب اپوزیسیون پارلمانی پیوند دارد.

۵.۴) اگر تاکنون درون‌تابی نظام پارلمانی دولت به‌سمت شکل اقتدارگرایانه‌ی سلطه، در حد وسیعی گسترش یابد (همانند آنچه در آلمان فدرال رخ داده است)، در این‌صورت اپوزیسیون فراپارلمانی هم کیفیت جدیدی کسب می‌کند که از ستیز با کیفیت نوین پارلمان ناشی می‌شود. این امر -در وجه منفی‌اش- شامل فقدان توشه و تدارک برای بازنمایی عمومی³⁷ و فقدان بررسی و نظارت، و فقدان یک سپهر عمومی است. و در وجه مثبت، این کیفیت جدید شامل دگردیسی پارلمان به یک ارگان بازنمایی سلطه است. مردم، که دیگر نمایندگان نمی‌شوند، یا دست‌کم

32. constitutional organs

33. parliamentary coercion

34. Spiegel Affair

35. parliamentary coercion

36. Telephone Charge Affair

37. popular representation

گروه‌ها و طبقاتی که دیگر نمایندگی نمی‌شوند، می‌باید به‌خاطر دموکراسی امور را در دستان خود بگیرند. حق آنان است که در فرآیندهای تصمیم‌سازی مشارکت کنند. اگر پارلمان به ابزاری برای قطع و کوتاه‌سازی این حق بدل می‌شود، در این صورت اپوزیسیون فراپارلمانی، به‌سان محصولی جانبی (byproduct) از پارلمان‌تاریسمی که هنوز قادر است دموکراتیک باشد، همسنگ مخالفی را در برابر پارلمان‌تاریسمی که ضدمکراتیک شده است بنا می‌کند.

۵.۵) امکانات پراتیک سیاسی برای اپوزیسیون فراپارلمانی از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت است. برای مثال، وزن و اهمیت انجمن‌های سیاسی در فرانسه را در نظر بگیرید که تاکنون خود را همچون مخالفان رسمیت‌یافته³⁸ و بازشناسی‌شده‌ی ارگان‌های رسمی مستقر ساخته‌اند. یا «انجمن جمهوری‌خواهان» در برلین غربی را در نظر بگیرید که نمایندگان ارگان‌های رسمی (و قدرت نیمه‌رسمی مطبوعات) گاه به‌عنوان سازمان‌دهنده‌ی «ترور» به آن انگ و برچسب می‌زنند، و به‌همین تازگی به‌عنوان مرکزی برای جاسوسی. در بسیاری از کشورهای غربی این امر برای اپوزیسیون فراپارلمانی به یک اصل کاری [دستور کار اصلی] بدل شده است که کارزارهایی مرکزی (central campaigns) را پی بگیرد که معرف اهداف و ایده‌هایی هستند که پیش‌تر در پارلمان‌ها گوش شنوایی نیافته‌اند، یا پارلمان علیه آن‌ها جنگیده است. یک کارزار مرکزی ممکن در آینده می‌تواند معطوف به کسب بازشناسی رسمی برای جمهوری دموکراتیک آلمان باشد.³⁹

این کارزارهای مرکزی اما یک نقطه‌ی ضعف دارند و آن اینکه: آن‌ها عقایدی عمومی را نشر و ترویج می‌دهند و تنها می‌توانند علایق سیاسی عام را برانگیزند و بسیج کنند. در نتیجه، آن‌ها تنها زمانی موفق خواهند بود و قادر می‌گردند ضد قدرت مشخصی را علیه گرایش‌های ضدمکراتیک درون‌تابی بنا کنند که بتوانند خودشان را با بازنمایی منافع مادی خاص توده‌های وابسته/تابع پیوند بزنند.

در اینجا نیز مسیر ایده‌ها از مسیر نیازها می‌گذرد؛ در اینجا نیز «ایده» خود را بدنام می‌سازد و مورد بی‌مهری و غضب قرار می‌گیرد، اگر از اتحاد با علایق/منافع مادی روی برگرداند. به‌نظر می‌رسد آن‌هایی که حکمرانی می‌کنند این رابطه را بهتر از «شورشیان» برلین غربی درک می‌کنند. در حالی که برخی از گروه‌های اپوزیسیون فراپارلمانی همچنان خود را با تزه‌های مارکوزه درباره‌ی گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده جهت‌یابی می‌کنند و دور طبقه‌ی کارگر را خط کشیده‌اند، «انجمن فدرال صنعت آلمان»⁴⁰ به‌عنوان شرطی برای سرمایه‌گذاری، از مجلس سنای برلین غربی می‌خواهد که مانع از همبستگی میان دانشجویان و کارگران گردد.

۵.۶) در آخر، نکته‌ای هم درباره‌ی شیوه‌های [عمل] اپوزیسیون فراپارلمانی. اگر این اپوزیسیون در به‌جنبش‌درآوردن توده‌ها کامیاب شود و از این طریق بخشا و موقتا دستگاه دولتی را از کار بیاندازد یا در آن اختلال ایجاد کند، با این

38. recognized opponents

39. {9} در زمان نگارش این متن از سوی آگنولی، «جمهوری دموکراتیک آلمان» [آلمان شرقی] فاقد هرگونه منزلت قانونی و وضع حقوقی رسمی (official status) در جمهوری فدرال آلمان بود. عادی‌سازی روابط با آلمان شرقی لندکی پس از آن در قالب برنامه‌ی موسوم به «سیاست شرق» (Ostpolitik) از سوی ویلی برانت (صدراعظم آلمان غربی بین ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴) انجام گرفت.

40. Bundesvorstand der Deutschen Industrie (BDI)

اتهام مواجه می‌شود که می‌خواهد «خیابان» را بسیج نماید. به‌طور کلی چنین پذیرفته شده است که [اعمال] «فشار از خیابان» رو به پارلمان‌هایی که آزادانه انتخاب شده‌اند، تهاجمی شدید علیه حکومت قانون و دموکراسی است. پرسش اساسی این است که اعمال فشار چه‌هنگام مجاز و قابل پذیرش است. هر بخشی از جمعیت گسترده‌ی مردم می‌باید به جستجوی استفاده از ابزار خاص خودش برای شنیده‌شدن صدایش برآید. اگر اپوزیسیون فراپارلمانی نامه‌ای به شهردار برلین غربی بنویسد، هیچ توجهی بدان نخواهد شد. [همچنین،] دانشجویانی که از طریق گردآوری امضا (پتی‌شن)، اقدام پارلمان برای رفرم‌های آموزشی را مطالبه کنند، هیچ توجهی دریافت نخواهند کرد. اما، نامه‌ای از سوی فریتز برگ⁴¹ یا گزارشی از جانب «انجمن فدرال صنعت آلمان» (اساساً، نوعی مواجهه از طریق پست⁴²) به پارلمان برلین غربی، به‌طور بی‌تناسبی قوی‌تر و نافذتر از «مواجهه»ی چندصد دانشجو و یا «آشوب‌گران»⁴³ گوناگون است. بخشی از خیانت سازوکار حاکم در آن است که فشار از بالا را به‌منزله‌ی توصیه‌ای ارجمند و خیرخواهانه قلمداد می‌کند، و همزمان فشار از پایین را همچون زورگویی ایدایی جلوه می‌دهد.

«فشار از خیابان»⁴⁴ ابزار موجه و مشروع اپوزیسیون فراپارلمانی است؛ اپوزیسیونی که مکتوبات و نامه‌نگاری‌های جمعی [پتیشن‌ها] آن، شیوه‌ای که قواعد نظم اجتماعی مسلط را دنبال می‌کند، همواره از سطوح‌های زباله‌ی پارلمان و دولت سر در می‌آورند.

* * *

پیوست

برخی از کتاب‌ها و آثار منتشر شده از آگنولی:

- Johannes Agnoli, Peter Brückner (1967): *Die Transformation der Demokratie*. Voltaire Verlag, Berlin.
- Johannes Agnoli (1975): *Überlegungen zum bürgerlichen Staat*, (B. erlin).
- Johannes Agnoli & Ernest Mandel (1980): *Offener Marxismus. Ein Gespräch über Dogmen, Orthodoxie und die Häresie der Realität*. Campus Verlag.
- Johannes Agnoli (1986): *Zwanzig Jahre danach: die Transformation der Demokratie*, in *PROKLA*, 62.
- Johannes Agnoli (1995): *Der Staat des Kapitals und weitere Schriften zur Kritik der Politik*. ça ira Verlag.
- Johannes Agnoli (1998): *Faschismus ohne Revision*.
- Johannes Agnoli (1998): *1968 und die Folgen*.
- Johannes Agnoli (1999): *Subversive Theorie: „Die Sache selbst“ und ihre Geschichte*. ça ira Verlag Freiburg.
- Johannes Agnoli (2004): *Politik und Geschichte*.

41. {10} فریتز برگ (Fritz Berg) چهره‌ای شاخص در صنعت آلمان و نخستین رئیس «هیات فدرال صنعت آلمان» بود.

42. a “go-in” by mail

43. agitators (Drahtziehern)

44. Pressure from the street

Theses on the Transformation of Democracy and on the Extra-Parliamentary Opposition

Johannes Agnoli



English Translation:

Michael Shane Boyle & Daniel Spaulding

Viewpoint Magazin, 2014

Farsi Translation:

Amin Hosuri

Kargaah.net, 2018